

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۶

(صص ۲۰۹-۲۲۴)

پیشنهادی دربارهٔ ریشهٔ دو واژهٔ گُند و مَندیر در گویش لری بختیاری

بهزاد معینی سام*

سارا محمدی اوندی**

چکیده

با بنیان سلسله‌های ایرانی پیش از اسلام، روابط با دولت‌های میانرودانی باستان، یونان و روم از زمان مادها شروع شد و این فرایند تا پایان شاهنشاهی ساسانی ادامه داشت. در نتیجهٔ این روابط، شماری وام‌واژه به زبان پارسی کهن وارد شد. در کنار آن، ایران باستان چندین بار مورد تاخت و تاز اقوام دیگری قرار گرفت و در این فرایند، آثار مکتوبی از میان رفتند. آخرین تازش در ایران پیش از اسلام، یورش تازیان بود که جایگزینی زبان عربی و از میان رفتن شمار بسیاری آثار مکتوب را سبب شد؛ تا آنجاکه تنها آثار اندکی به‌ویژه در ارتباط با متون دینی بر جای ماند و در نتیجهٔ این فرایند شمار بسیاری واژه‌ها جای خود را به واژه‌های زبان غالب دادند. اما از آنجاکه گویش‌ها بازتابی از نیای خود هستند، واژگان کهن را در خود نگه داشته‌اند. امروزه در گویش لری به‌جای واژهٔ عربی بیضه یا فارسی خایه از گُند (gōnd=تخم) و به‌جای منتظر از واژهٔ مَندیر (mandīr)، استفاده می‌کنند. هدف این پژوهش، بررسی واژه‌های گُند و مَندیر در گویش لری است و اینکه این واژه‌ها

* دکتری زبان‌های ایرانی باستان، دانشیار گروه ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی،

behzadms44@gmail.com

واحد ایده

** کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایده

bmssma60@gmail.com

از چه ساختاری پیروی کرده است. بر این پایه، روش کار پیدا کردن ریشه واژه و ساخت دستوری این واژه‌ها به‌منظور یافتن اینست که از کدام ساخت زبانی کهن پیروی کرده‌اند. در پایان، با تطبیق با واژه‌های هم‌خانواده هندواروپایی و ایرانی باستان، واژه گند به‌احتمال می‌تواند از یک وام‌واژه یونانی در زبان‌های ایران باستان، و واژه مندیر هم از یک ساخت ایرانی باستان آمده باشد.

واژه‌های کلیدی: ایرانی باستان، گویش بختیاری، گند، مندیر، وام‌واژه، ریشه.

۱- دیباچه

با یورش تازیان به ایران‌زمین و فروپاشی ساسانیان، کاربرد زبان عربی در نوشتار از زمان خلیفه عبدالملک بن مروان اموی زیادتر شد و اندک‌اندک واژه‌های عربی جایگزین واژه‌ای ایرانی شدند (Frye, 2008.4: 1). گویش‌های ایرانی نو دنباله زبان‌های ایرانی باستان، مانند اوستا و فارسی باستان هستند که در زمینه نحوی و صرفی، وارث زبان مادری خود می‌باشند (معینی سام، ۱۴۰۲: ۵۶). گویش‌های ایرانی همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته هستند که هر یک شماری ویژگی‌های زبان‌های ایرانی باستان را به ارث برده‌اند. این گویش‌ها، دنباله زبان‌های ایرانی باستان هستند که ریشه در دوران هندوایرانی و هندواروپایی دارند. از میان این گویش‌ها، گویش‌لری بختیاری ازگروه گویش‌های جنوب غربی، دنباله زبان‌های ایرانی میانه غربی و فارسی باستان است که ویژگی‌های دستوری، واژگانی و آوایی آنان را به ارث برده است (Schmitt.1989: 213)؛ همانا، گویش‌ها اصالت و نیای خود را بهتر نشان می‌دهند و در کنار مباحث فرهنگی، ساخت دستوری و واژگانی آنان هم باید مورد پژوهش قرار گیرد. از آنجاکه گویش‌ها بازتابی از نیای خود هستند، این واژه‌های کهن که در متون باستان اثری از آنان نیست، در گویش‌ها باقی ماندند؛ بنابراین نیاز است مورد پژوهش قرار گیرند. واژه گند (تخم)، و مندیر (منتظر)، ازجمله

واژه‌هایی هستند که در متون کهن ساسانی و هخامنشی نیامده، اما در گویش‌های ایرانی غربی (شمال غربی و جنوبی)، به جا مانده است و مهم‌تر از آن اینکه، واژه گند تنها در شمار اندکی از زبان‌های هندواروپایی به جا مانده و مندیر واژه‌ای مرکب با ساختی از ایرانی باستان است و از این‌رو، نیاز است ساختار آنان مورد پژوهش قرار گیرد تا به اصل و ریشهٔ آن پی برد.

دربارهٔ پیشینهٔ این پژوهش، نگارنده در کتب و مقالات اثری مشاهده نکرده است و تنها به این واژه‌ها در واژه‌نامه‌های گویش‌های ایرانی غربی و برهان قاطع اشاره شده است. از این‌رو، این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که ریشه و ساختار این واژه‌ها از کدام ساختار زبانی و قانون دستوری پیروی کرده است.

۲- گویش بختیاری

لرها در کنار سایر ایرانیان وارث فرهنگ و زبان پارسی باستان هستند. هرودوت در مورد قبایل پارسی آورده که قبایل پارسی بسیار بودند: آنهایی که کوروش را در شورش برضد ماد یاری رساندند؛ پاسارگادی‌ها، ماراپی‌ها، و ماسپی‌ها بودند و سرقبیلۀ آنان پاسارگاد بود که خاندان هخامنشی یا خانوادهٔ سلطنتی پارس از آنان بود. دیگر قبایل پارسی پانثیالی، دروسی و گرمانی که همگی کشاورز بودند و دای، مردی، دروپی و ساگارتی که همه گله‌دار بودند (Herodotus, 1922,1: 125-126). بختیاری‌ها به عنوان چادرنشینان کوه‌های زاگرس شناخته شده‌اند که بین مناطق کوهستانی و چراگاه‌ها در گردش هستند. این منطقه دارای درختان بلوط است و ارتفاعات آن برای چندین ماه از سال برفی است (Anonby & Asadi, 2014: 15). امروزه درباره پیشینهٔ آنان روایاتی نقل شده است؛ برای نمونه در

کتاب *خان‌ها و شاهان* با ارجاع به *تاریخ‌گزیده* حمدالله مستوفی^۹، یکی از طوایف لر به نام بختیاری را قومی می‌داند که برای نخستین بار در سده چهاردهم در اسناد تاریخی پدیدار می‌گردد که تحت نام طایفه از سوریه، همراه ۳۰ گروه دیگر، ۱۰۰ سال پیش از آن، یعنی در سده سیزدهم میلادی وارد ایران شدند (Garthwaite.1983: 5).

مینورسکی لهجه‌های امروزی لری را کم‌وبیش همان لهجه‌های فارسی دانسته است، اما می‌گوید زبان مشترک دال بر نژاد مشترک نیست؛ بدین جهت نباید لر‌ها را عموزادگان پارس‌ها پنداشت و نمی‌توان بین لر‌ها به لحاظ فیزیک توازنی ایجاد کرد و دارای منشأ متفاوت هستند. او در ادامه آورده که نتیجه‌گیری در مورد ویژگی‌های نژاد ایرانی کار آسانی نیست و هر کس تنها می‌تواند بر پایه تأثیرات و نشانه‌های کلی که در نقش‌برجسته‌های هخامنشی آمده، نتیجه‌گیری کند.^{۱۰} او گوید "ممنی‌ها و بختیاری‌ها که نزدیک به فارس‌ها زندگی می‌کنند، ایرانی‌تر از دو شاخه دیگر به نظر می‌رسند و احتمالاً شرایط سخت و کوچ برای یافتن چراگاه بر گونه فیزیکی این قبایل چادرنشین تأثیر گذاشته است" (Minorsky.1945: 6). در این رابطه، لوریمر آورده که از ویژگی‌های اندیشه‌ای، فیزیکی و آداب بختیاری‌ها می‌توان به این باور داشت که آنان از ایرانیان اصیل هستند و این فرایند هم از روی زبانشان و هم موقعیت جغرافی آشکار است که سرزمین‌شان دارای یک سری از رشته‌کوه‌های بلند و مرتفع است که پارسیان را از دشت پهناور عربستان جدا می‌کرده و این ویژگی، زیستگاه و مرکز نژاد پارسیان را از اعراب متمایز می‌ساخت. بیشتر چنین می‌نماید که بختیاری امروزی، نمایندگان جدید پارسیان کهن بوده باشند که همین ناحیه را اشغال کرده بودند و سبک و شیوه زندگی آنان را از گذشته‌های دور دنبال می‌کنند

9-Hamdalla Mustafi Qazvini, *Tarikh Guzidah*, edited by 'Abd al-Husain Nav'I (Tehran 1339).p 540

۱۰. البته سنگ‌نگاره‌های هخامنشی ادامه سنگ‌نگاره‌های میانرودانی هستند.

(Lurimer, 1921: 1).

بختیاری یک گویش جنوب غربی در میان گویش‌های لری است که بیشتر از یک ملیون گویشور در کوه‌های زاگرس ایران و نواحی دیگر دارد (Anonby & Asadi, 2014: 16). بر پایهٔ تقسیمات گویش‌های ایرانی، گویش لری با زیرشاخه‌هایی چون کهگیلویه و بویراحمدی، بختیاری و لرستانی به گویش‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارد (اشمیت، ۱۳۸۳: ۲). شناخته‌شده‌ترین زبان‌های ایرانی جنوب غربی، فارسی (ایران، خلیج فارس)، با گونه‌های دری و تاجیکی؛ لری و بختیاری (ایران غربی)؛ کومزاری^{۱۱} (خلیج فارس)؛ گویش‌های غیر فارسی استان فارس متمرکز در شیراز، کازرون، سیوند و لار (ایران)؛ یهودی-تاتی (در جمهوری آذربایجان) هستند (payne, 2009: 441). در این رابطه آمده که در جنوب ایران دو گروه گویشی وجود دارد که دارای شماری ویژگی‌ها هستند که از فارسی نو آغازین جنوبی تحول یافته؛ با وجود این، هر یک جداگانه تحول یافته‌اند: ۱) گویش‌های لری (لری محض، بختیاری، بویراحمدی، ممسنی-کهگیلویه‌ای)؛ ۲) گویش‌های فارس از خلیج فارس تا مرکز و غرب فارس (windfuhr, 2009: 418). همان‌گونه که آمد، شماری هم لری (با لهجه‌های آن) و بختیاری را از گویش‌های جنوب و جنوب غربی آورده‌اند (Brown, 2009: 538).

۳- واژهٔ گُند و مَندیر در گویش لری بختیاری

واژه گُند از دورهٔ فارسی میانه به بعد دو معنی داشته است؛ یکی به معنی سپاه است و دیگری به معنی تخم و خایه است. در برهان قاطع واژه گُند از یک سو معنی خایه، خصیه و از سوی دیگر به معنی گندآور = خنیاگر، مرد شجاع و دلاور و مردانه، سپهسالار آمده است.

همچنین، گندبیدستر به معنی خایهٔ سگ آبی است، چرا که گند به معنی خایه و بیدستر حیوانی است که معرب آن جندبیدستر است. در پانوشت برهان، واژه گُند را در کردی gun آورده و نیز گند=پهلوی gund به معنی سرباز و سپاه است (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۱۸۴۱). در فرهنگ نفیسی گند سگ را دارویی شبیه به گندروبا که به تازی خصیه الثعلب گویند (نفیسی، ۲۵۳۵: ۳: ۲۹۱۴).

گُند gund به معنی سپاه در متون پهلوی آمده است (Durkin-Meisterernst, 2004: 86 & Nyberg, 2003: 167). این واژه در ارمنی یک بخش از سپاه و گروه معنی می‌دهد که در عربی jund، جمع junūd, ajnād = سربازان، و سریانی guddā = گروه، مندایی gundā شده است. واج g آغازین در واژهٔ gund پهلوی نه با v بلکه با g همخوان است. ازاین‌رو، این واژه با سنسکریت vr̥nda و یا اوستایی vaθwa ارتباطی ندارد (Horn, 1901: 89 & Hübschmann, 1895: 83). البته، فرانکل واژهٔ جند در عربی به-معنی سپاه را یک وام‌واژهٔ آرامی در عربی می‌داند (Socin, 1901: 284).

در باب معنی دلاوری و گندآور در شاهنامه آمده که:

تو این رنج‌ها را که بردی برست که خسرو جوان است و گندآور است
بدان تا ز فرزند من بگذری بلندی گزینی و گندآوری
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۳۳، ۴۱۲)

در باب معنی خایه و تخم در زبان‌های ایرانی باستان این واژه با این معنی نیامده است، اما در پهلوی به شکل gund آمده است (Mackenzie, 1971: 38) و در گویش لری به شکل gōnd تلفظ می‌شود که مددی، اوستایی آن را به صورت فارسی گند سَی‌گن آورده (مددی، ۱۳۷۵: ۲۵۳)، که البته چنین شکلی در اوستا یافته نشد.

در گویش لری شوشتری هم به آن گند gōnd گویند و خروسی را که اخته کرده باشند خسی/خصی گویند.

مون هشتی خوهم گشتیم گندت به بغم

mōne hešti xohēlōm koštīm gōndet na beyām

مرا زنده گذاشتی بگذار، مرا کشتی به تخمت (نیرومند، ۱۳۷۰: ۴۰۷)

nīhaštī ō nīhašti gōndā xalil ro gaštī نیهشتی و نیهشتی گندا خلیل رو گشتی

نگاه کردی و نگاه گردی، خلیل را سرتاپا گشتی (مقصودی، ۱۴۰۲: ۳۷)

در گویش لری، عنکبوتی وجود دارد که به آن گندگز گویند و در همین رابطه در

سغدی واژه γōndē/γōndāk به معنی عنکبوت و رتیل است (Gharib.1995: 175). اینکه

می‌توان بین این دو رابطه‌ای برقرار کرد، آشکار نیست.

این واژه در کردی به شکل gun آمده است (Rizgar.1993: 89).

Eger tu qewī sil ī, here, awa sar pawēja gunīt xō

اگر تو خیلی آشفته هستی، برو روی گندهایت آب سرد بریز.

Em ne erş û kursîyan dibînîn û ne ga û masîyan, Em noke pišta gunê

xo jî nabînîn

ما نه دایس، نه تخت، نه گاو و نه ماهی می‌بینیم، ما حتی اکنون نمی‌توانیم پشت

گندهایمان را ببینیم (Chyet.2003: 226).

واژهٔ دیگر، مندیر در گویش بختیاری یا بندیر در گویش کهگیلویه و بویراحمدی

(تغییر واج لبی خیشوی m به واج لبی b)، به معنی منتظر مانده است (مددی، ۱۳۷۵: ۲۷۸)،

و نشان می‌دهد، زمانی که واژهٔ منتظر جایگزین واژهٔ مندیر (به احتمال زیاد پهلوی ساسانی)

شد، این واژه در گویش لری و محتمل‌تر، اصیل‌ترین گویش نسبت به پهلوی ساسانی^{۱۲} به

جا ماند.

همانگونه که آمد این واژه در متون ایرانی میانه و باستان نیامده است و تنها در گویش

۱۲. این نظریه مبتنی بر آگاهی نویسنده از زبان‌های ایرانی باستان و گویش بختیاری است.

لری به جا مانده است

ze mandīrōm mar ībū bī tō mandan mō hani

من هنوز مندیر (منتظر) توهستم مگر می‌شود بی تو ماندن.

hamē mandīr bāhārūnu mō mandīr tōnōm

na/itarōm bī yādam zēndahine sar bekonōm

همه مندیر (منتظر) بهار هستند و من مندیر (چشم‌به‌راه) تو هستم

نمی‌توانم بی تو زندگی را سربکنم (حیدری نوروزی، ۱۳۹۰: ۷۶، ۱۳۱)

بیت‌های بالا نشان می‌دهد که لرها از ستاک افزوده فعل ماندن استفاده می‌کنند.

۴- واژه گند و مندیر در زبان‌های هندواروپایی

نخست درباره واژه گند باید گفت که مشابه این واژه در زبان‌های هندواروپایی نیامده

است. تنها در یونانی γίγνομαι (gignomai)، به معنی زاده شدن، از ریشه هندواروپایی

genh₁ به معنی تولید کردن است. از این ریشه، اسامی عامل γενοϝ/ γονοϝ/ γονή را داریم

که همگی در رابطه با زایش و تولید کردن هستند (Beekes, 2010: 272).

واژه خایه و بیضه در زبان انگلیسی به شکل gonad آمده که معنی غده جنسی و خایه

است و از پسوند ad تشکیل شده است. این واژه از یونانی به شکل γονή به معنی نطفه

تولید نسل، تخم، نطفه، عضو تناسلی، نژاد، خاندان آمده است. همچنین، gonidium یکی

از سلول‌های جنسی جلبک‌ها و قارچ‌ها است (Klein.1966: 668).

اما، در زبان اوستایی واژه varəšna به معنی مردانه، و در سنسکریت vṛṣana به معنی

خایه است (Lubotski.2007: 145 & Mayrhofer.1956: 251). در اوستا avaya در

واژه apāvaya (بی‌خایه نام یک بیماری)، به معنی تخم و خایه است و در فارسی نو واژه

خایه با پیش‌هشن x از آن می‌آید (Barthoomae.1904: 80).

واژهٔ مرکب مندیر هم در زبان‌های هندواروپایی به این شکل نیامده و اما بازسازی ساخت هندواروپایی آن در پایین آمده است.

۵- ساختار واژه‌های گند و مندیر

هندواروپایی آغازین و زبان‌های اولیهٔ هندواروپایی ساختار نحوی پیچیده و توانمندی داشتند و این ساختار زبانی با سپری شدن زمان در زبان‌های متأخر آن ساده می‌شود. می‌توان چنین عنوان کرد که هندواروپایی آغازین و شاخه‌های زبانی آن، ساختارواژه‌ای ترکیبی داشتند و این ساختارواژه با گذشت زمان در زبان‌های منشعب از آن روبه‌سادگی می‌رود. در هندواروپایی، ریشه، واحد اصلی واژه است و اساس و معنی واژه بر پایهٔ ریشهٔ آن است. در هندواروپایی هر ریشه به یک یا دو همخوان در آغاز و پایان واژه ختم می‌شود (C)CeC(C). مطابق گفتهٔ امیل بنونیست^{۱۳} ساختار اصلی همهٔ ریشه‌های هندواروپایی، یعنی ریشه-های فعلی و اسمی در هندواروپایی، ساختاری همخوان-واکه-همخوان (CVC*) یا (CeC*) داشتند. در اینجا C به‌جای همخوان (صامت) و e یا V به‌جای واکهٔ اصلی (مصوت) به کار می‌روند. این قالب و الگو می‌توانست با افزودن همخوان‌ها به پیش یا در پایان خوشه‌های همخوان تغییر کند. در بیشتر موارد، یک واج طنین‌دار (R) در کنار واکه قرار می‌گرفت و پیامد آن شکل‌گیری ریشه‌ای -CReC*، -CeRC*، و -CReRC* بود. البته، هم i و هم u می‌توانستند به‌عنوان طنین‌دار پس از واکهٔ اصلی (e)، به کار گرفته شوند. آنچه باید در نظر داشت در هندواروپایی ریشه‌ها تک هجایی^{۱۴} بودند که در زیر ساختار واجی آنان آمده است (معینی سام، ۱۴۰۰، ۸۳۹).

^{۱۳} Benveniste

^{۱۴} به پیش یا پس یا میان این ریشه، گستره (s متحرک و s ستاک، n افزوده می‌شده است؛ نک: Genesis of the Proto-Indo-European Roots

در زبان‌های باستانی، واژه‌های صرفی بدون شناسه را ستاک گویند؛ این ستاک از ریشه و وند (پیشوند، میانوند، پسوند) ساخته می‌شد. ریشه‌هایی که به آنان وندی افزوده نمی‌شد به آن ریشه ستاک می‌گفتند. اصطلاح تغییر یا گردش مصوت برای فرایندی به کار می‌رود که در آن تغییرات واکه‌ای یا مصوتی در واژه رخ می‌دهد. در واقع، گردش مصوت، تغییر واکه‌ها در واژه‌های هندواروپایی است. یک ریشه، پسوند (و به ندرت پیشوند) یا شناسه، اشکال مختلفی به خود می‌گرفت و واکه‌های آنان تغییر می‌کردند؛ یعنی واکه‌های آنان به-شکل متوسط یا افزوده (*e, *o)، قوی یا بالنده (*ē, *ō)، و ضعیف (*ø) یا بدون واکه در می‌آمدند. در دستور زبان هندی برای درجه متوسط یا افزوده، اصطلاح "گونه" guna و برای درجه قوی یا بالنده، اصطلاح "وردهی" vrddhi را به کار می‌بردند (Beekes, 2010: 173).

در ساخت واژه، پسوند، یک واژک اشتقاقی به شمار می‌آید و پسوندهای اسمی معمولاً ساختاری eC یا CeC داشتند که یک همخوان، هم می‌توانست پس از واکه و هم پیش از واکه قرار گیرد (Fortson, 1988: 94). از پیشوندها از s سیال یاد شد و در کنار آن، واکه‌ای به نام افزونه^{۱۵} در زبان‌های هندواروپایی به شکل *h₁e یا (e) (فارسی باستان a مانند a-bavam) وجود داشت که پیش از ریشه می‌آمد و دال بر زمان گذشته بود (Brugmann, 1930.4: 24). همچنین، تنها یک میانوند *-n وجود داشت که در داخل ریشه ماده فعلی زمان حال به کار می‌رفت؛ *H₁u-n-g < yunj و دایی؛ ریشه اوستایی ric و ماده حال iri-na-xti = برویم. این میانوند جدا از پیشوند n نفی است که در زبان‌های ایرانی همچون انگلیسی به a (امرداد) و an (اناہیتا) تبدیل شده است (Kapovic, 2017: 63).

بر پایه ساختار بالا که گویش‌های ایرانی منشعب از آن هستند، واژه گند go/und را

چنانچه هم‌ریشه با یونانی $\gamma\epsilon\nu\omicron\varsigma/\gamma\omicron\nu\omicron\varsigma/\gamma\omicron\nu\eta$ از هندواروپایی $\hat{g}enh_1$ بگیریم (Cheung, 2007: 466)، طبق قواعد آوایی در ایرانی باستان باید به ریشهٔ zan تبدیل شود که واژه به‌شکل $*\hat{g}^wente/os$ بازسازی می‌شود و در ایرانی باستان $*zanta^h$ می‌شود (معینی سام، ۱۴۰۱: ۷۷۳). مگر اینکه صورت دیگر آن را چنین بپنداریم که واژهٔ گند را به-شکل هندواروپایی $*g^h/^{wh}u/eu-n-to/es$ بازسازی کنیم (همو، ۱۴۰۲: ۱۱۸-۱۴۰). در این حالت، می‌توان برای واژهٔ گند، ریشه‌های هندواروپایی $\hat{g}eu/g\hat{a}u/g\bar{u}$ به‌معنی خم‌شدن، گنبد، هلالی‌شکل؛ $ghou$ =توجه‌کردن، که در ايسلندی باستان $koddi$ به‌معنی خایه آمده است؛ و ریشهٔ آنرا $gu goue/ gou$ = صدازدن؛ فرض کرد (Lubotski, 2007: 1117-1160)، که با توجه به کارکرد این واژه دور است که بتوان این ریشه را برای آن پنداشت.

$g\bar{o}nd$	<	$*g\bar{o}/und$	<	$*gaunta^h$	<	$*geunte/os$
هندواروپایی		فارسی باستان		فارسی میانه		لری

اما در مورد واژهٔ مندیر می‌توان گفت که این واژه از ترکیب دو بخش، یکی از ریشهٔ ایرانی باستان man = ماندن، ساخته شده (Kellens, 1995: 42)، که به هندواروپایی $*men$ برمی‌گردد (Rix, 2001: 437). باید توجه داشت لرها در صرف فعل ماندن، نه از ریشه بالنده $m\bar{a}n$ ، بلکه همواره از ریشه افزوده man استفاده می‌کنند:

$t\bar{i}$ be rahēt īmanōm čī kē saxtē del kandanē

چشم‌به‌راحت می‌مانم، چراکه دل‌بریدن از تو سخت است (حیدری نوروژی، ۱۳۹۰:

۷۶).

بخش دوم، دیر به معنی طولانی و دراز (Horn, 1893: 123)، از پهلوی ساسانی $d\bar{e}r/dagr$ ، پارتی drg (Makenzi.1971: 26 & Nyberg.2003: 56)، که به اوستایی $dar\acute{a}ga/dar\acute{a}ya$ (Bartholomae, 1904: 693)، و فارسی باستان $darga$ برمی‌گردد، و ریشه در هندوایرانی $*d\bar{r}Hg^ha$ (Schmitt, 2014: 165) و هندواروپایی $*dlh_1ngos$ دارد

(Mallory, 1997: 357). هوبشمان، تطبیق واژه dēr را از فارسی باستان darga درست می‌داند و احتمال می‌دهد تحول این واژه همچون واژه اوستایی anayranām به پهلوی anērān و فارسی نو anīrān، و اوستایی tiyri به فارسی نو tīr بوده باشد (Hübschmann, 1895: 60, 249). از این رو، با توجه به این ریشه و ساختار، این واژه "زمان درازی ماندن، طولانی ماندن" یا همان منتظر عربی معنی می‌دهد.

< *man-dēṛ < *man-dagra < *man-dṛHgha < *men-dl̥h₁gnos
mandīr

هندواروپایی هندوایرانی فارسی باستان فارسی میانه لری بختیاری

۶- نتیجه‌گیری

همانگونه که آمد، واژه گُند به معنی تخم، در متون ایرانی باستان و میانه نیامده است. اما آنچه درباره تحول آوایی واژه گُند آورده شد، چند احتمال برای آن وجود دارد: نخست اینکه این واژه با توجه به قواعد تحول آوایی می‌تواند نه از دوران هندواروپایی بلکه از زبان یونانی وارد زبان‌های ایرانی باستان شده باشد، یعنی زمانی که پارسیان با یونانیان ارتباط برقرار کردند. دو دیگر اینکه واژه گُند، تحولی خلاف قاعده تحول آوایی داشته باشد و مستقیم از این ریشه آمده باشد که دور است. سه دیگر اینکه این واژه را از ریشه و ساختاری جداگانه بپنداریم که همان gēu/gəu/gū به معنی خم شدن، گنبد، هلالی شکل است. در فرهنگ عامه، فرد دلاور را گُنددار خطاب می‌کنند که شاید دلاوری یکی از ویژگی‌های سپاهیان بوده باشد.

واژه مندیر هم همانگونه که مشاهده شد، به احتمال بسیار با جایگزین شدن واژه‌های عربی به جای پهلوی ساسانی پس از فتوحات مسلمانان، جای خود را به منتظر عربی در زبان فارسی داده است؛ اما از آنجاکه گویش‌ها، نشاندهنده و نگاهدار نیای خود هستند، این

واژه در گویش لری _شاخهٔ بلافصل پهلوی ساسانی_ به جا مانده است.

کتابنامه

- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳)، *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۲، تهران: ققنوس.
- حیدری نوروبی، عباس (همایون بختیاری)، (۱۳۹۰)، *غم شیرین*، اهواز: مازیار.
- خلف تبریزی (برهان)، محمدحسین (۱۳۴۲)، *برهان قاطع*، ج ۳، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: بنیاد میراث ایران.
- مددی، ظهراب (۱۳۹۲)، *واژه‌نامهٔ زبان بختیاری*، اهواز: آیات.
- معینی سام، بهزاد (۱۴۰۱)، *خاستگاه اقوام ایرانی، هندواروپاییان*، ج ۱، تهران: آوای خاور.
- معینی سام، بهزاد؛ و سارا محمدی اوندی (۱۴۰۲)، *سرگذشت دگرگونی آواهای زبان فارسی*، تهران: آوای خاور.
- مقصودی، اسکندر (۱۴۰۲)، *ادبیات آهنگین بختیاری*، تهران: ایل دخت بختیاری.
- نفیسی، علی اکبر (۲۵۳۵)، *فرهنگ نفیسی*، ج ۴، تهران: کتابفروشی خیام.
- نیرومند، محمدباقر (۱۳۷۰)، *واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری*، تهران: فرهنگستان زبان ایران.

Anonby, Erik & Asadi Ashraf (2014), *Bakhtiari Studies: Phonology, Text, Lexicon*, Sweden.

Bartholomae, Ch. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Beekes, R.S.P. (1995), *Comparative Indo-European Linguistics*, Amsterdam/Phildelphia.

Brown, Keith (2009), *Concise Encyclopedia of languages of the World*. London.

Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden-Boston.

Chyet, Michael, L. (2003), *Kurdish- English Dictionary, Ferhenga Kurmanci- Inglizi*, New haven & London.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. London.

Frye, Richard N (2008), *The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs*, Vol 4. Cambridge.

Garthwaite, Gene R. (2009), *Khans ans Shas, a History of the Bachtariy Tribe in Iran*, Londoan & New York.

Gharib. B (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran.

Herodotus (1922), *Histories*. Vol. I., Translated by Goldy, Massachusettes.

Horn, P. (1893), *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, Strausburg.

_____ (1901), *Neupersiche Schriftsprache. In Grundriss der Iranischen Philologie*, Strassburg.

Hübschmann, H. (1895), *Persischen Studien*, Strassburg.

Kapović Mate (2017), *The Indo-European Languages*, London and New York.

Kellens, Jean (1995), *Liste du Verbe Avestique au un appendice sur l'orthographe des racine Avestiques*, Wiesbaden.

Klein, Jared & Joseph Brian (2018), *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics*, Berlin.

Lubotsky, A. (2007), *Proto-Indo-European Etymology Dictionary*, Moscow.

Lurimer, Major D. L. R. (1921), *The Phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti Dialects of Modern Persian with Vocabulary*, London.

Mallory, J. P & D. Q. Adams (1997), *Encyclopedia of Indo-European Culture*, London & Chicago.

Mackenzie, D. N. (1971), *A Coincise Pahlavi Dictionary*, London.

Mayrhofer Manfred (1956), *Kurzgefasstes Etymologisches*

Wörterbuch des Altinischen, Heidelberg.

Mayrhofer, M. (1992), *Etymologisches wörterbuch des Altindoarischen*. Band I. Heidelberg.

Minorsky, V. (1945), «The Tribes of Western Iran», *The Journal of the Royal Anthropological of Great Britain and Ireland*, Vol. 75. NO ½: 122- 140.

Monier-Williams, M. (1999), *A Sanskrit-english dictionary*. Delhi.

Nyberg, H. S. (2003), *A Manual of Pahlavi*, Tehran.

Payne, J. R. (2009), *Iranian Languages*, Edited by Bernard Comri in the World's Major Languages, London & New York.

Pokorny, Julius (1930), *Indo-Germanisches Etymologisches Wörterbuch*, München.

Rix, Helmut (2001), *Lexicon der indogermanischen verben*, Wiesbaden.

Rizgar, Baran (1993), *Kurdish-English Dictionary*, London.

Schmitt, Rudiger (2014), *Wörterbuch der Altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden.

_____ (1989), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden.

Socin, Albert (1901), *Die Sprache der Kurden*, In Grundriss der Iranischen Philologie ..., Strassburg.

Windfuhr, G. (2009), *The Iranian Languages*, New York.

The Words Gōnd (testicle) and Mandīr (waiting) in the Bakhtiari Dialect

*Behzad Moeini Sam**

*Sara Mohammadi Avandi***

Abstract

With the rise of the pre-Islamic Iranian dynasties, interactions with the ancient Mesopotamian civilizations, Greece, and Rome commenced with the Medes and persisted until the conclusion of the Sassanid dynasty. Consequently, these connections brought numerous loanwords into the Old Persian language. Moreover, Ancient Iran faced numerous invasions by various tribes, resulting in the destruction of written documents. The final invasion coincided with the Arab invasion, which supplanted the Arabic language and obliterated numerous written works; only a handful of texts survived, particularly those connected to religious writings. Consequently, many words were substituted with those from the prevailing language. Nevertheless, as dialects represent their forebears, they have preserved the ancient terms. Currently, in the Lorish dialect, rather than using the Arabic term for testicle or the Persian word *xāyēh*, they employ the term for testicle (*gōnd*), and instead of waiting, they utilize the term for *mandīr*. The objective of this study is to explore the terms *gōnd* and *mandīr* in the Lorish dialect and to understand the structure these terms have adhered to. Based on this, the approach involves identifying the word's root and its grammatical structure, as well as the ancient linguistic framework they adhered to. Ultimately, by analyzing terms from the same Indo-European and ancient Iranian lineage, the term *gōnd* is more likely to have originated as a loanword from Greek in ancient Iranian languages, while the term *mandīr* also derives from an ancient Iranian structure.

Keywords: Old Iranian, Bakhtiari Dialect, Gond, Mandīr, Loanword, Root

* PhD in Ancient Iranian Languages, Associate Professor, Department of Persian Literature, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Izeh Branch

** MA in Persian Literature, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Izeh Branch